

# نفت و دموکراسی: دستیابی به ارزش ذاتی نفت

گفت و گوی گروه نفت با پروفسور محسن مسرت

جناب‌عالی در سخنرانی\* خود با موضوع "نفت و دموکراسی، نگاهی بر تئوری قیمت ذاتی نفت" از نهضت ملی کردن صنعت نفت و دولت ملی مصدق به‌عنوان الگوی دوران‌ساز در بسیج و حرکت ملت‌های منطقه یاد کردید و به ایجاد موج دموکراسی خواهی برآمده، به این نهضت و تأثیرات آن بر نفت اشاره کردید. با عنایت به این‌که معتقدید منطق آن الگو در چارچوب مکانیزم بازار آزاد و اقتصاد رقابتی بود، به نظر می‌رسد لازم است توضیحات بیشتری پیرامون آن داده شود تا از این پدیده خاص نتیجه عام و ملموس تری برای صنعت نفت ایران بگیریم و تئوری شما نیز بیشتر روشن شود.

آقای دکتر مصدق روی نقطه ضعف تولید جهانی نفت و آن رابطه غارتگرانه‌ای که بین شرکت‌های چندملیتی نفت به وجود آمده بود انگشت گذاشتند و هدفشان این بود که روابط غیرمنطقی اقتصادی را بدین لحاظ که یک‌جانبه بود و توجه به استفاده درست و صحیح از منابع نفتی را نداشت، تغییر دهند و با ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور مالکیت بر منابع نفتی را تأمین نمایند. این استقلال در مالکیت طبق ادعاها و استدلال‌هایی که ایشان می‌آوردند، درست در جهت منطقی نمودن بازار تولید با توجه به منابع محدود نفت و فروش آن در بازار آزاد بود. هدف و برنامه دکترومصدق نشان می‌دهد که یک جریان ملی با برنامه آزادی برای مردم و با فهم دقیق از روابط حاکم و آنچه در ایران جریان داشت تلاش دارد که استقلال ملی را به آزادی درونی گره بزند و زمینه اجتماعی‌ای را به وجود آورد تا از نظر اقتصاد ملی و روابط منطقی اقتصادی، سرمایه درونی رشد پیدا کند و از منظر تعادل با خارج و شرکت‌های چندملیتی و مصرف‌کنندگان نفت، روابط آزادانه در چارچوب بازار آزاد حاکم باشد. البته ممکن است ایشان آن موقع همه این جوانب را دقیقاً مطرح نکرده باشند ولی برنامه و استدلال‌شان درست در این خط حرکت می‌کرد. به همین دلیل می‌توان گفت این جریان در دنیای غیرصنعتی نفت خیز اولین جهشی بود که در خدمت عادی کردن روابط تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت و با توجه ویژه به منافع ایران به وجود آمد. گرچه باید توجه داشت که پیامدهای این جریان می‌توانست در سطح جهانی هم به نفع بشریت باشد؛ زیرا مانع از شکل‌گیری سیستم غلط غیرمنطقی اقتصادی و غارتگرانه غرب می‌شد که با توجه به نفت ارزان به وجود آمده است. همین فرایند موجب شده که پس از چهل سال الگوهای در سیستم ترافیک و مصرف جمعی بر پایه نفت ارزان، شکل گیرد که امروزه اینچنین فاجعه زیست‌محیطی فراگیری برای بشریت به وجود بیاید. شاید اگر پنج‌صدها سال پیش روابط اقتصادی تولید و مصرف نفت عادی می‌شد و قیمت‌های دمیپنگ از

بین می‌رفتند، قیمت نفت همان موقع به سمت ۲۰، ۳۰ و یا چهل دلار می‌رفت آن وقت این الگوهای غلط محیط‌زیستی را که کشورهای غربی پیاده کرده‌اند و نمی‌توانند به زودی آن را عوض کنند، به وجود نمی‌آمد. دکتر مصدق نمی‌خواست انگلیسی‌ها را بیرون کند، فقط تکیه‌اش بر اصل حاکمیت ملی بود و با استفاده از این حق که مورد پذیرش جامعه بین‌الملل نیز بود ملی‌شدن صنعت نفت را مطرح نمود، چنان‌که در انگلیس هم منابع ذغال‌سنگ را ملی کرده بودند، لذا در این چارچوب انگلیسی‌ها می‌توانستند باشند و کار کنند، مصدق هم می‌خواست باشند و تولید را انجام دهند فقط فرمول عوض شود. فرمول این بود که ایران مالک است و انگلیس برای ایران کار کند. این چه تأثیری روی "تعادل قیمتی" داشت که شما گفتید معادلات اقتصادی به هم می‌خورد و قیمت‌ها واقعی می‌شد؟

قطعاً توجه جدی دولت مصدق به مردم و منافع ملی این‌طور نمود می‌یافت که پارلمان ایران و قانونگذاری آن میزان تولید و به دنبال آن قیمت را تعیین کند و اگر قراردادهای سابق خلاف منافع ملی بود می‌بایست به قراردادهای جدید تبدیل می‌شد. در واقع طبق شروط معمول در بازار که هر تولیدکننده حق دارد تعیین کند، ایران نیز می‌توانست با توجه به منافع ملی خود و دید درازمدت و رفتار مخازن زیرزمینی نفت، شرایط تولید را از نظر میزان و قیمت تعیین نماید. در این صورت شرکت نفت که دست انگلیسی‌ها بود می‌توانست به‌عنوان پیمانکار دولت ایران به کار خود ادامه دهد و مطابق قواعد بازار بین‌المللی حق سرمایه‌گذاری خود را از بابت فناوری بگیرد اما نه چیزی بیشتر. این تغییر روابط در همین نکته نهفته است که سهم درآمد نفت برای ایران می‌توانست بسیار بالاتر باشد. دولت می‌توانست با توجه به منافع درازمدت خود کنترل تولید را به دست داشته باشد و فکر می‌کنم دکتر مصدق حتی به این مسئله که نفت را باید به صورت منطقی تولید کرد اشاره‌هایی هم داشته است. به هر صورت اگر برنامه ایشان پیاده می‌شد روابط کاملاً عوض می‌شد.

شما در سخنرانی‌تان گفتید تئوری عرضه، تقاضا در یک‌صدسال اخیر جوابگوی نوسانات قیمت نفت نبوده است. همچنین مکانیزم بازار به دلیل مداخله عوامل غیراقتصادی مانند دخالت قدرت‌ها و کودتاها برای کشورهای تولیدکننده جهان سومی کارایی نداشته است. هم‌زمان از مکانیزم بازار نیز شدیداً دفاع کردید، لذا از صحبت‌های شما برمی‌آید که کشوری مثل ما و دیگر اعضای اوپک ضمن اعتقاد به نارسایی مکانیزم بازار باید از آن به‌عنوان سنگری برای دفاع یا حتی تهاجم استفاده

کنند. آیا برداشت من از صحبت‌های شما درست است؟

در وهله نخست باید توجه داشت که با وجود روابط اقتصادی بازار در همین چارچوب حق کشورهای تولیدکننده نفت پایمال می‌شود لذا این کشورها در مواضع دفاعی هستند. ضمن تحلیلی که در تئوری "مارکس-ریکارو-هتلینگ" عرضه کردم<sup>(۱)</sup> معتمد دفاع از روابط بازار یک نوع جهش مثبت به نفع کشورهای تولیدکننده است، چون در این صورت در وهله اول استقلال آنها رعایت می‌شود، بنابراین اگر من از روابط بازار دفاع می‌کنم به خاطر بهتر شدن وضع تولیدکننده‌هاست ولی

این دلیل نیست که روابط بازار کلیه مشکلات اقتصاد نفت و بازار اقتصاد انرژی جهانی را حل می‌کند، چه رسد به این که به مسائل اجتماعی هم پاسخ دهد. به هیچ وجه من طرفدار چنین چیزی نیستم.

**●** اگر دموکراسی کامل باشد و دخالت فرامیت‌ها هم نباشد، آیا در آن صورت هم عملکرد نظام بازار آزاد پاسخگو خواهد بود؟

نخست باید روشن شود که دموکراسی کامل یعنی چه؟ در دموکراسی پارلمانی که احزاب از جامعه مدنی جدا هستند و در نظم دموکراسی دخالت دارند، امکان نفوذ شرکت‌های بزرگ و چندملیتی و سرمایه خصوصی در نهادهای دموکراسی وجود دارد و این نفوذ هم انجام می‌شود. در چنین دموکراسی پارلمانی و حزبی که جامعه مدنی بویژه جنبش‌های مدنی هیچ نوع کنترلی ندارد متأسفانه همه جوانب



اجتماعی و زیست محیطی از طریق مکانیزم‌های بازار قابل تحقق نیستند. بویژه این که هم احزاب و هم بخش‌های اجرایی عموماً دید کوتاه مدت دارند. از مشخصات مهم دموکراسی پارلمانی انتخابات دورهای چهارسال یکبار است که البته ابعاد خیلی مثبتی دارد ولی یکی از اشکالاتش این است که سیاستمدارانی که دنبال راه‌حل‌های درازمدت می‌روند شانس پیروزی‌شان در انتخابات کم می‌شود. به دلیل همین کوتاهی بینی، متأسفانه امروزه مشاهده می‌شود که بسیاری از برنامه‌هایی که در نظام‌های دموکراسی دنبال شده، گرچه از نظر کوتاه مدت یک برنامه منطقی به نظر می‌رسیده اما به دلیل عدم توجه به پیامدهای ناگوار بلندمدت آن، اشتباه بوده مانند انرژی اتمی و این در شرایطی است که احزاب نیز شریک این خطاها و نارسایی‌ها هستند. نقش جامعه مدنی بویژه پتانسیل علمی-کارشناسی آن بسیار برجسته می‌باشد، به گونه‌ای که ظرفیت اطلاعاتی-تحلیلی کارشناسان جامعه مدنی فراتر از پارلمان خواهد بود، مثلاً در بحث انرژی جنبش‌های مدنی آلمان اطلاعات و شناختشان نسبت به موضوع چندین برابر پارلمان

آلمان است و اساساً تحت فشار بخش علمی-کارشناسی جامعه مدنی است که بسیاری از مباحث در پارلمان مطرح و روی آنها تصمیم‌گیری می‌شود. در عمل هم هر جا که در این جامعه کارشناسان شرکت کنند، در استدلال و رعایت جنبه‌های مختلف همیشه پیروزند، چون نمایندگان پارلمانی احزاب معمولاً اطلاعاتشان کم است و آن دید وسیع درازمدت را هم ندارند؛ بنابراین دموکراسی واقعی فرای دموکراسی پارلمانی و حزبی است. شخصاً معتقدم که جامعه مدنی می‌بایست در تصمیم‌گیری‌ها به گونه‌ای مشارکت داشته باشد و سعی کند احزاب را تحت رقابت ارزشی و برنامه‌ای قرار دهد تا آنها قادر نباشند

با برنامه‌های کوتاه مدت خود تصمیمات غلط اجتماعی و زیست محیطی بگیرند و در عمل نیز اتخاذ چنین تصمیماتی هزینه‌های اجتماعی زیادی را برای آنها به دنبال داشته باشد. فکر می‌کنم از زاویه دیگر در دموکراسی واقعی ارزش‌های جدیدی هم مطرح هستند که در چارچوب دموکراسی پارلمانی و نگرش محدود به منافع ملی قابل طرح نیستند. برای نمونه عملکرد بیشتر کشورهای دموکرات صرفاً محدود به منافع ملی‌شان می‌باشد و به محض این که منافع بشریت مطرح شود، مسئولیت و عملکرد آنها خاتمه یافته تلقی می‌شود.

صدراعظم آلمان خود را متعهد می‌داند که از منافع ملی آلمان دفاع کند و این در حالی است که استفاده نادرست از انرژی فسیلی به منافع بشریت ضرر می‌زند. در اینجا این پرسش مطرح است که دموکراسی پارلمانی چگونه می‌تواند این مشکل را حل کند؟

مشاهده می‌شود این دموکراسی که به خرج بشریت تحقق پیدا کرده است با محدود بودن نگرشش به منافع ملی، آنجا که پای ارزش‌های بشری به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شود. پس بنابراین ارزش‌های این دموکراسی باید تغییر پیدا کنند، به گونه‌ای که در قانون اساسی کشورها نیز ابعاد جهانشمولی و بشری لحاظ شود تا به بهانه دفاع از منافع ملی کارهایی صورت نگیرد که منافع ملی دیگران و بویژه نسل‌های آینده را به مخاطره اندازد. دموکراسی‌ای که منافع دیگران و نسل‌های آینده را در نظر نگیرد، یک نیمچه دموکراسی است که به طور موقت ثبات درونی را حفظ می‌کند ولی ثبات جهانی را به هم می‌ریزد. من فکر می‌کنم اگر اصل "تساوی فرصت‌ها" در سطح جهانی به عنوان یک اصل ملی و بشری در قوانین اساسی کشورهای پیشرفته و دنیای سوم گنجانده شود، آن وقت برای نمونه پیاده کردن و اجرای پروتکل‌هایی

۱۳۸۸  
شماره ۱۰  
۹۱

مانند کیوتو یک امر کاملاً فنی خواهد شد و امریکا نیز نمی‌تواند از تعهد به آن طفره رود و یا احیاناً شورای نگهبان قانون اساسی بگوید که پروتکل کیوتو با چند اصل قانون اساسی ایران در تضاد است. به نظر می‌رسد در بررسی نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی نفت که عنوان مقاله جنابعالی نیز هست، یک دموکراسی مرحله به مرحله را مدنظر قرار داده‌اید که نقطه عزیمت آن بر مبنای نظر نئوکلاسیک‌هاست. همچنین از دموکراسی و استقلال سیاسی کشورهای تولیدکننده نفت به عنوان یکی از عوامل بنیادی در ساختار بهای واقعی و عادلانه نفت نام می‌برید. تا اینجا جنبه کیفی دموکراسی بحث شده است، آیا در مدل خود برنامه‌ای برای کمی نمودن این عامل کیفی دارید؟ تا حدودی در این زمینه کار کرده‌ام و مقالات زیادی نیز نوشته‌ام. در واقع باید توجه داشت که ما از دو نوع دموکراسی مختلف یاد کرده‌ایم. یکی دموکراسی‌ای که در انطباق با بازار آزاد است و بازار آزاد بدون آن دموکراسی مفهوم خود را از دست می‌دهد. این، دموکراسی پارلمانی - حزبی است چه در قالب جمهوری و یا حتی شاهنشاهی آن‌گونه که در اروپا مانند انگلستان، بلژیک، اسپانیا، هلند، دانمارک تحقق یافته است. اما این جنبه کمی دموکراتیک در ارتباط با مشکلات و معضلات مهم بشری همانند استفاده بهتر از منابع طبیعی و نفت و دیگر منابع با

توجه به منافع نسل‌های آتی، حفظ محیط زیست و همچنین در مرحله سیاست‌گذاری و اجرا با توجه به ارزش‌ها و خواسته‌های بشری، پاسخگو نیست. بنابراین در خصوص جنبه‌های کیفی تصمیم‌گیری به نوع جدیدی از مشارکت جریان‌ها و تخصص‌ها که در هر جامعه‌ای نیز وجود دارد نیازمندیم. این جنبه از مشارکت در قالب جنبش‌های جدید با خواسته‌های مشخص نمود می‌یابد. برای نمونه جنبش زنان، جنبش زیست‌محیطی، جنبش طرفداران عدالت اجتماعی و جنبش مبارزه با بیکاری به عنوان جریان‌های مدنی باید از طریق پارلمان یا خارج از آن حق ویژه‌ای برای دخالت کیفی در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند. من به جریان‌های مدنی که به صورت نهادهای دائمی فعال‌اند پارلمان سوم می‌گویم. همان‌طور که می‌دانید معمولاً در کشورهای اروپایی دو پارلمان وجود دارد؛ پارلمان‌های عمومی و پارلمان‌های منطقه‌ای. پارلمان سوم یک پارلمان تخصصی است که می‌تواند قوانین موضوعه را مورد سوال قرار دهد و در مواردی نیز از حق وتو برخوردار باشد. بنابراین با دخالت مستقیم جامعه مدنی در حوزه قانونگذاری و سیاستگذاری،

جریان کمی دموکراسی پارلمانی - حزبی می‌تواند به یک جریان کیفی هم تبدیل شود.

من فکر می‌کنم با توجه به مشکلات درون جوامع سوم احتیاج به مشارکت جامعه مدنی در فرایندهای تصمیم‌گیری دوچندان می‌باشد و این مشارکت هم باید نهادینه شود.

در تکمیل موضوع مشارکت جامعه مدنی می‌خواستم یادآوری شود که منشأ ملی شدن نفت هم کارهایی بود که در کانون مهندسين ايران به همت مرحوم مهندس حسینی انجام شد. آگاهی بخشی مربوط به درآمدهای نفتی و ماهیت استثماری قراردادها در پرتو فعالیت‌های تخصصی این کانون شکل گرفت و مصدق نیز از دستاوردهای همین بخش از جامعه مدنی بهره‌مند شد که سرآغازی برای نهضت ملی شدن نفت گردید. جنابعالی دفاع از روابط بازار آزاد را یک دفاع مرحله‌ای - تاریخی می‌دانید. از طرفی معتقدید عدم دموکراسی از موانع بسیار بزرگی است که نمی‌گذارد بازار به سمت آزاد و کامل شدن میل کند. سوال این است که از نگاه مصرف‌کننده، او یک یک کارتل و انحصار است که می‌خواهد همزمان عرضه و قیمت را کنترل نماید و در واقع مانعی در برابر بازار آزاد است. شما که مدافع او یک هستید این موضوع را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

**هدف و برنامه دکتر مصدق نشان می‌دهد که یک جریان ملی با برنامه آزادی برای مردم و با فهم دقیق از روابط حاکم و آنچه در ایران جریان داشت تلاش دارد که استقلال ملی را به آزادی درونی گره بزند و زمینه اجتماعی‌ای را به وجود آورد تا از نظر اقتصاد ملی و روابط منطقی اقتصادی، سرمایه درونی رشد پیدا کند و از منظر تعادل با خارج و شرکتهای چندملیتی و مصرف‌کنندگان نفت، روابط آزادانه در چارچوب بازار آزاد حاکم باشد**

**دموکراسی‌ای که منافع دیگران و نسل‌های آینده را در نظر نگیرد، یک نیمچه دموکراسی است که به‌طور موقت ثبات درونی را حفظ می‌کند ولی ثبات جهانی را به هم می‌ریزد**

البته این تز توسط کشورهای مصرف‌کننده و بویژه نهادهایشان مثل آژانس بین‌المللی انرژی و تئوریسین‌های نئوکلاسیک مطرح است و این چنین تبلیغ می‌نمایند که کارتل اوپک از دید تئوری بازار آزاد باید از بین برود. من فکر می‌کنم تئوری‌های نئوکلاسیکی که اکنون در امریکا و انگلستان وجود دارند، در کل تئوری‌های علمی، توضیح مشکلات و پدیده‌ها و روابط عمیق بازار جهانی بویژه در ارتباط با منابع طبیعی نیستند، بلکه اینها بیشتر توجه‌کننده شرایط مسلط بر بازار جهانی و بویژه به نفع کشورهای سرمایه‌داری‌اند. اگر ما بازار انرژی را به صورت یک کل در نظر بگیریم، آنگاه نهادهای مختلفی در این بازار مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. یکی شرکت‌های چندملیتی تولید و مصرف نفت است که به‌عنوان یک بلوک بسیار مقتدر از قدرت مالی بسیار قوی برخوردارند و دستگاه تبلیغاتی وسیعی نیز دارند. اینها علاوه بر اعمال نفوذ بر دولت‌های خود، در سطح جهانی نیز روی قیمت‌ها و مقدار تولید تأثیر گذارند. عملکرد تاریخی این شرکت‌ها گواه است؛ در شرایطی که

کشورهای نفت خیز بر سر رانت ناچیزی که از نفت عایدشان می‌شد رقابت می‌کردند، شرکت‌های چندملیتی آنجایی که منافع مشترک داشتند باز علیه کشور نفت خیز مونوپول مشترک (کنسرسيوم) درست می‌کردند، مانند ایران و عربستان. در واکنش به این رفتار و جهت حفظ استقلال نسبی کشورهای تولیدکننده اوپک وزنه‌ای را علیه این مونوپول‌های چندلایه‌ای به وجود آورده تا بتواند به عنوان مخالف با مونوپولی موجود وارد عمل شده و تا حدودی از منافع ملی کشورهای نفت خیز دفاع کند. به این دلیل اگر بگویم اوپک یک کارتل است، در واقع باید بپذیریم بلوکی است که برای به وجود آوردن روابط عادی بازار آزاد به کارتل‌های قدرتمند موجود اضافه شده است. اصلاً تحقق آنچه در تئوری‌های کلاسیک و نئوکلاسیک به عنوان بازار آزاد مطرح است بدون اوپک امکان ندارد و از این منظر اوپک جزء جدایی‌ناپذیر بازار آزاد به‌شمار می‌رود و نه یک تشکیلات انحصاری.

**بهره مالکانه** که از منابع نفتی گرفته می‌شود با توجه به نظریه اصالت کار مارکس چگونه توجیه پذیر است؟ توضیح این که از نظر بعضی از اقتصاددانان معروف داخلی طبق نظریه ارزش اضافی و اصالت کار با توجه به این که "کار"، "سرمایه" و "مدیریت" با کمپانی‌های خارجی است در واقع پولی که بابت فروش نفت به دست می‌آید رانتي است که عاید کشورهای نفت خیز می‌شود. برای نمونه در حفر اولین چاه مسجدسلیمان ایرانی‌ها نقشی نداشتند؛ بنابراین کار روی منبع نفت انجام شد.

بحث بسیار مهمی است چون زوایای نهفته بسیاری در خود دارد. در تئوری ریکاردو و مارکس "کار" است که ارزش (Value) را به وجود می‌آورد، البته در بعضی از جوانب تئوری اشکالاتی هست که هنوز مورد بحث است، ولی به نظر من آنچه مارکس دقیقاً مطرح می‌کند تز مالکیت بر منابع ملی را به صورت شرایط استثنایی انحصاری، توضیح می‌دهد.

مارکس معتقد است که ریشه اقتصادی بهره مالکانه یک ریشه انحصاری است. از آنجایی که همیشه معدودی از انسان‌ها و یا کشورها قادرند که مالک باشند و نه همه انحصاراً در مالکیت به وجود می‌آید و حال آن که اگر همه بتوانند مالک چیزی شوند، دیگر انحصار معنا ندارد. این که چرا بعضی مالک می‌شوند بحث دیگری است. اما وجود شرایط انحصاری باعث می‌شود که

مالکان بتوانند ارزش اضافی حاصل شده از کاری را که متعلق به خودشان نیست و مربوط به جامعه است به تصاحب درآورند. این پدیده (رانت حاصل از حق انحصاری مالکیت) را ریکاردو در مورد رانت زمین‌های کشاورزی به خوبی تبیین نموده است.

در مورد منابع طبیعی هم وضع این گونه است، یعنی مصرف‌کنندگان منابع طبیعی در هر کجای دنیا که باشند چه در ایران چه در اروپا مجبورند مخارج انحصاری مالکیت را بپردازند؛ این قانون بازار است. ما اگر اجناسی را از منابع طبیعی آمریکا بخریم، بهره مالکین معادن آمریکا در آن نهفته است و اگر آمریکایی‌ها نفت ما را می‌خرند طبق قوانین بازار که مالکیت را محترم می‌شمارد باید بهره مالکانه را بپردازند، لذا بهره مالکانه حقی است انحصاری، هر چند که کارگرهای ایران در تولید نفت نقش نداشته باشند.

**ما می‌خواستیم بدانیم** براساس تئوری اصالت کار مارکس آیا مابه‌التفاوت درآمد نفتی رانت است یا نه؟ زیرا بعضی‌ها براساس قرآنی از این نظریه معتقدند که کشورهای نفت خیز، کمپانی‌ها را استثمار می‌کنند؟

اگر در برابر اصل کار، اصل مالکیت را زیر سوال ببریم، در یکی از اصول دموکراسی پارلمانی و قانون بازار تردید کرده‌ایم. مارکس در تحلیل جامعه سرمایه‌داری می‌گوید در این جامعه مالکیت وجود دارد و نقش این مالکیت، جذب ارزش‌های اضافی موجود به خود است؛ نتیجه‌گیری‌ای که مارکس می‌توانست بکند و به عقیده من انجام نداد این بود که باید مالکیت خصوصی از منابع را سلب کرده و به دولت می‌داد.

البته در یک دید بلندمدت و جهان‌شمول باید گفت این منابع متعلق به بشریت هستند و هیچ‌کس نباید حق انحصاری بر آن داشته باشد. کشورهایی که به طور تصادفی منابع در آنها قرار گرفته باید بابت حق تصاحب منابع به بشریت حق بدهند و این امر می‌تواند توسط جامعه ملل متحد متحقق شود. اگر ما از یک دید "جهان‌شمول تساوی فرصت‌ها" حرکت کنیم کسی که در بنگلادش است باید از منابع طبیعی آمریکا و ایران هم بهره‌بردار و این کاری است که فقط با یک دید کانتی و جهان‌شمول قابل اجراست.

من معتقدم اوپک در این زمینه حتی می‌تواند پیشقدم شود. چنانچه در مقاله‌ام که حدود سه سال پیش در ژورنال انرژی ایران چاپ شد، نشان دادم به چه ترتیب در سطح جهانی می‌توان سیستم انرژی را تغییر و تحول

**جامعه مدنی می‌بایست در تصمیم‌گیری‌ها به گونه‌ای مشارکت داشته باشد و سعی کند احزاب را تحت رقابت ارزشی و برنامه‌ای قرار دهد تا آنها قادر نباشند با برنامه‌های کوتاه‌مدت خود تصمیمات غلط اجتماعی و زیست‌محیطی بگیرند و در عمل نیز اتخاذ چنین تصمیماتی هزینه‌های اجتماعی زیادی را برای آنها به دنبال داشته باشد**

**دخالت مستقیم جامعه مدنی در حوزه قانونگذاری و سیاستگذاری، جریان کمی دموکراسی پارلمانی - حزبی می‌تواند به یک جریان کیفی هم تبدیل شود**

داد و نقش اوپک در این میان چیست؟ در آنجا خاطرنشان ساختم یکی از وظایف اوپک، مهار تولید از طریق کاهش عرضه است تا به مرور قیمت‌ها افزایش یابند. ولی این فرایند اوپک با سرمایه‌گذاری مناسب، فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر را به وجود آورد. نقش بعدی اوپک آن است که برای کشورهای بی‌منابع فسیلی بی‌بهره‌اند و فاقد فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر نیز می‌باشند، سهمی را در صندوق تخصیص دهد، حتی در ایران عده‌ای سهم ده درصدی را مطرح کرده‌اند و من با شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم که هستند کسانی که حاضرند قبول کنند ما نقش داریم و باید فعال باشیم. این موضوع در تضاد با بهره‌مالکانه مارکس نیست، بلکه از قضا در اینجا قانون ارزش، راهبردی ارائه می‌دهد که منابع خدادادی که به طور اتفاقی در کشوری واقع شده و نیروی کار انسانی در آن تأثیری نداشته، چگونه هم به نفع منافع ملی آن کشور و هم به نفع بشریت استفاده شود. البته این نتیجه‌گیری‌ای است که من از قانون ارزش مارکس به انضمام "اصل تساوی فرصت‌ها" می‌کنم. توجه شود که اصل تساوی فرصت به مفهوم یکسان‌انگاری مکانیکی انسان‌ها نیست بلکه با پذیرش تنوع در حوزه انسانی قائل به "ایجاد فرصت‌های مساوی برای

انسان‌های گوناگون است."

با تشکر از جنابعالی، امیدواریم در آینده پیرامون پارادوکس بین اصالت کار و بهره‌مالکانه در نظریه مارکس توضیح بیشتری داده شود.

**پی‌نوشت‌ها:**

\* این سخنرانی در اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ در موسسه بین‌المللی مطالعات انرژی انجام گرفته است و بعدها به صورت مقاله در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۲۱۳، ۲۱۴ با عنوان "تئوری بهای نفت - نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی نفت" به چاپ رسیده است.

۱. دپرفسور مسرت در مقاله خود "تئوری بهای نفت" به بررسی نقش چهار عامل بنیادی در ساختار بهای واقعی و عادلانه نفت می‌پردازد. این چهار عامل عبارتند از:

۱. هزینه‌های جایگزین یا فرصت‌نفت (Marginal/ opportunity cost)
۲. بهره‌مالکانه (عامل پایان‌پذیری و تجدید نشدن) (Rant/scarc city)
۳. نرخ بهره در بازار مالی جهان (عامل زمان)
۴. استقلال سیاسی و دموکراسی در کشورهای تولیدکننده

دو عامل اول و دوم بازگوکننده نظریه ریکاردو - مارکس و عامل سوم در نظریه هنتینگ منعکس است. ایشان برای نخستین بار با ترکیب و گره‌زدن سه نظریه مکمل یادشده تئوری - مارکس - ریکاردو - هنتینگ را ارائه می‌دهد. □

## اگر خواهان اشتراک نشریه هستید

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۶۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۱۸۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۲۱۵۰۰۰ ریال می‌باشد.

حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶۷/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید. بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمایید.

۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است. از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از جهت عالی خود محروم نفرمایند.

۶۶۳۳۵۷۰ - ۲۱



تهران - صندوق پستی ۱۳۹۱۵/۸۹۵



### فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

« قید کدپستی الزامی است. »